

کارگاهی دو روزه در فردای جنگ



“خانه امن”

آموزشگر و تسهیل گر افغانی است و سالهاست که در شهرهای مختلف افغانستان برای زنان از ولایت های “حمیده” مختلف، کارگاه آموزشی برگزار می کند. حمیده می گوید وظیفه یک تسهیل گر خوب انتخاب آسان ترین راه برای آموزش است و آسان ترین راه ساده بدست نمی آید و مستلزم یک فرآیند است. این فرآیند هم چیزی نیست جز ایجاد مشارکت و تفکر گروهی. او معتقد است وقتی در اداره یک کارگاه آموزشی مشارکت به وجود نیاید کارگاه از انرژی خالی می شود و سطح یادگیری کاهش می یابد و بین شرکت کنندگان اعتماد و خلاقیت و تحرک به وجود نمی آید. ایجاد چنین فرآیندی را ساده نمی داند و معتقد است مهارت تسهیل گر در برگزاری یک کارگاه موثر اساسی “حمیده” بیان کند. “خانه امن” است. از حمیده می خواهیم که یکی از تجربه های موفق که در تسهیل گری داشته برای وب سایت او چنین می گوید:

از من دعوت کرد، که برای 16 مرد که 03 تا 54 ساله بودند، درباره خشونت علیه زنان “اکسفام” چند سال پیش سازمان کارگاه دو روزه ای در شهر کابل برگزار کنم. قبل از شروع، یک هفته سابقه کاری و فعالیت های اجتماعی و سیاسی تک تک شرکت کنندگان را مرور کردم. بعضی از آنها در جنگ های چند ساله گذشته در افغانستان به نوعی شرکت در کابل رساندم. صندلی ها را دور “اکسفام” داشتند. کارگاه ساعت 9 شروع می شد و من ساعت 8 صبح خودم را به دفتر تا دور اتاق چیدم و ماژیک ها و کاغذهای رنگی را روی میز وسط صندلی ها گذاشتم. پرده ها را کنار کشیدم و جزوه ها را تقسیم کردم و آماده ورود شرکت کنندگان شدم. پس از ورود آنها متوجه شدم یخ شکنی در میان این 18 مرد سخت ترین آمده بودند در دو حزب مخالف هم فعالیت “وزیر اکبر خان” مرحله ای است که پیش رو دارم. دو نفر از آنها که از محله میکردند و از ابتدا نسبت به یکدیگر موضع داشتند. کاغذهای سبز رنگی میان آنها پخش کردم و از آنها خواستم 0 آرزویی که برای دخترانشان دارند را روی برگه ها بنویسند و در گلدان روی میز بیاندازند. کاغذها را زیر رو کردم و مجدداً از آنها خواستم هر کدام یکی از آن کاغذهای سبز رنگ را بردارد و در کلاس بگردد و با تک تک شرکت کنندگان گفت و گو کند، تا ببیند صاحب آن آرزوها چه کسی است؟ در مدت 54 دقیقه کلاس، سراسر از تحرک شد و نتایج به دست آمده بسیار جالب بود. مردانی با عقاید مختلف آرزوهای تقریباً نزدیک به هم برای دختران خود داشتند. البته همه آنها مخالف عقاید طالبان در مورد زنان بودند ولی به هر حال سنتها در افغانستان برای دختران متفاوت است و به نظر نمی رسید که چنین آرزوهای بلندی برای دختران خود داشته باشند. یکی از آنها نوشته بود که آرزو می کند دخترش اولین رییس جمهو زن افغانستان باشد. دیگری آرزو کرده بود که دخترش بتواند همسر و معلمی خوب در ولایت آنها شود و مردی از قندهار آرزو کرده بود دخترش پرورشگاهی برای کودکان افغانی باز کند. من در همان ساعت اول موفق شدم فاصله میان این مردهای سیاسی را کمتر کنم و به آنها نشان دهم که چقدر آرزوی مشترک دارند. در گام بعدی خودم را از وسط کارگاه کنار کشیدم و تصمیم گرفتم به جای سخنرانی، در کنار شرکت کنندگان باشم. کارگاه حساسی بود و می بایست مراقب باشم که استفاده از این روش من را به حاشیه نراند. آنها را به 5 گروه تقسیم کردم و از آنها خواستم روی مقوای بزرگ شکل دختر بچه ای را بکشند و روی بدن دختر بچه بنویسند که از نظر آنها چه چیزهایی خشونت است. 03 دقیقه به آنها وقت دادم. در پایان وقت تعیین شده از هر گروه یک نفر درباره نظرات گروه برای دیگر مردان گروه سخن گفت و من در پایان صحبت های هر گروه، سوالاتم را مطرح می کردم. بحث در باره انواع خشونت علیه زنان تا ظهر طول کشید و نظرات 5 گروه جمع آوری شد. نماز و ناهار که به پایان رسید. از دختری 10 ساله دعوت کردم که برای شرکت کنندگان تعریف کند که، چگونه یک روز در راه مدرسه، بر روی صورتش اسید

ریخته اند و دیگر دختران روستا را تهدید کرده اند که اگر به مدرسه بروند، با اتفاقی مشابه روبرو خواهند شد. سپس شرکت کنندگان را به دو گروه تقسیم کردم و از آنها خواستم با نمایشنامه نشان دهند که اگر در ولایت آنها چنین اتفاقی می افتاد، آنها چه کاری انجام می دادند. پس از اجرای نمایش و در طول دو روز کارگاه مرتب سوال می کردم و از آنها می خواستم با فعالیت های دسته جمعی به این سوالات پاسخ دهند. از آنها می خواستم که فعالانه به یکدیگر گوش دهند و فعالانه در رسیدن به پاسخ ها تلاش کنند. من بخوبی می دانستم شخصیت شرکت کنندگان به گونه ای است که اگر احساس می کردند شنونده هستند، من کارگاه را از دست داده بودم. آنها در پروسه سوال و جواب احساس می کردند که به گروه تعلق دارند. با هم فکر می کنند، با هم نظر می دهند، و با هم یاد می گیرند و به نظرات هم احترام می گذارند. جنگ تازه پایان یافته بود. این مردان که سالها خشونت و ترس را تجربه کرده بودند از نزدیک مشاهده کردند که چگونه می توان با کار جمعی توانایی و قدرت یاد گیری را افزایش داد. آنها از نزدیک تجربه کردند که می توانند به هم اعتماد کنند و یک فعالیت جمعی را انجام دهند. این کارگاه را هیچگاه فراموش نخواهم کرد.